زنده باد آمریکا!

فاضل غیبی

آیا ممکن است به کمک عقل و دور از احساسات پدیده های سیاسی را بررسی کرد؟ از آنجا که عقل نزد همگان به یکسان عمل می‌کند، اگر خردورزی ممکن شود، نزدیکی افکار نیز ممکن خواهد شد. اما انسان "بطور طبیعی" موجودی است احساسی و متمایل است عقل را دست آموز احساس کند.
چنانچه تاریخ دو سدهٔ گذشتهٔ ایران نشان داده است، شاید در دنیا کشوری را نتوان یافت که مردمش بدین درجه به جریانات گوناگون سیاسی روی آورده باشند و بدین حدّ از آشتی ناپذیری به موضع خود پایبند باشند.
جالب است که انگیزهٔ اصلی هواداران جریانات گوناگون سیاسی، بهبودی اوضاع کشور و خدمت به ایران است! بنابراین شکی نیست که اختلاف آرای آنان و عدم تمایل به تفاهم و نزدیکی، نه ناشی از "اختلافات طبقاتی" و یا "منافع گروهی" ..، بلکه در نهایت ناشی از برخورد احساسی و کمبود سنجش عقلانی است.
البته منظور از سنجش عقلانی تنها سنجش مقایسه ای نیست، زیرا روشن است که هر کسی بطور روزمرّه با آرای مخالفی برخورد می کند و آنها را با آرای خود می سنجد. اما این "سنجش" را فعالیت عقلی نمی‌توان دانست، بدین دلیل ساده که باعث تغییر عقیده و نظر نمی‌شود و از اینرو نیز اندیشمندان آنرا فعالیت عقلی به شمار نمی آورند!
پس باید دید فعالیت عقلی به چه ویژگی است؟ نخستین کشف بزرگ در این زمینه توسط امانوئل کانت (۱۸۰۴-۱۷۲۴م.) صورت گرفت. او دریافت که آنچه انسان از بیرون خود درک می کند، بر زمینه‌ای خالی نقش نمی‌بندد، بلکه با تصورات و داده هایی که پیش از این در ذهن جای گرفته‌اند مواجه می‌شود. چنانکه آموختن مطالب جدید ریاضی کاملاً بدین بستگی دارد که تا بحال چه مطالبی را فراگرفته ایم و تنها با توجه به آموخته‌های پیشین خود می توانیم مطلب جدیدی بیاموزیم.
هرچه از ریاضیات دورتر و به مطالب مربوط به اعتقادات مذهبی، باورهای سیاسی و آرای هنری نزدیک شویم نقش احساس در اینکه مطلب جدید را چگونه تلقی کنیم افزایش می یابد. چنانکه در اغلب زمینه ها انسان متمایل بدین است که تنها آرایی را بپذیرد که در تأیید نظرش باشد!
از نظر کانت این گونه فعالیت ذهنی اندیشه نیست، اندیشه یا باید بتواند انسان را از مجهولی به معلومی برساند و یا بتواند نظرات و آرای نوینی را جایگزین نظرات و آرای موجود کند. به همین جهت کانت **شجاعت** را ویژگی مهم اندیشه می داند، زیرا **غلبه بر آرای موجود که با درجهٔ بالایی از احساسات در زمانی طولانی شکل گرفته اند، آسان نیست،** درحالیکه خردورزی تنها زمانی زاینده است که بتواند در شناخت و نظر انسان تغییر و تحول وارد کند. ضرورت "تغییر عقیده" در این است که حقیقت نسبی است و باید همواره بکوشیم در دنیایی متغیر تصورات و نظرات ما حقیقی‌تر شود. اهمیت این کوشش بویژه در زمینهٔ "علوم انسانی" به حدی است که بدرستی گفته اند:
"بی سوادان دوران ما کسانی نیستند که نمی توانند بخوانند و بنویسند ، بلکه کسانی هستند که نمی توانند آموخته‌های کهنه را دور بریزند و دوباره بیاموزند."(۱)
چون از این دیدگاه به آرای سیاسی و نظرات اجتماعی ایرانیان بنگریم، آنان را دستکم در چهار گروه مذهبی، ملی، چپ و مشروطه‌خواه می یابیم که در سدهٔ گذشته نسل به نسل به مواضع سیاسی خود پایبند مانده اند و هر یک نسبت به دیگر گروهها موضع آشتی‌ناپذیر خود را حفظ است.
روشن است که چنین مواضعی تا حدّ زیادی بر پایهٔ احساسات شکل گرفته و تنها راه غلبه بر آن فاصله گیری از پیشداوری و رویکرد به دانش و خردورزی است. بویژه در زمینهٔ سیاست که نه تنها دانش نوپایی است، بلکه بررسی رویدادها و شخصیت های تاریخ سیاست تنها زمانی سودمند است که با دیدی به نهایت منطقی صورت گیرد.
بعنوان نمونه می توان وینستون چرچیل (۱۹۶۵-۱۸۷۴م.) را در نظر گرفت، که شخصیت سیاسی کمابیش شناخته شده‌ای بشمار می رود، اما عملکرد تاریخی او چندان مورد سنجش قرار نگرفته است. چنین سنجشی می تواند تمرین فکری مفیدی باشد:

در روز سوم جولای ۱۹۴۰م. جهان با "جنایت جنگی" بیسابقه ای روبرو شد. به دستور محرمانهٔ چرچیل کشتی های جنگی انگلیسی در مدیترانه، بدون اعلام جنگ به قسمت اعظم ناوگان جنگی فرانسه که در بندر الجزیره مستقر بود حمله کرد و در حمله‌ای غافلگیرانه در چند ساعت کل نیروی دریایی فرانسه را نابود کرد!
"دلیل" شبیخون به کشور دوست و همسایه این بود که در ماههای گذشته آلمان نازی بخش‌هایی از خاک فرانسه را اشغال کرده و ده روز پیش از این "دولت ویشی" که تنها در بخشی از فرانسه حاکم بود با هیتلر قرارداد صلح امضا کرده بود. با آنکه دولت ویشی از این بابت به انگلیس اطمینان داده بود، چرچیل به گمان اینکه ممکن است ناوگان جنگی فرانسه بدست آلمان هیتلری بیافتد آنرا به قیمت کشتار ۱۳۰۰نفر ملوان فرانسوی نابود ساخت!
چرچیل در طول جنگ جهانی دوم بعنوان رهبر جدال با آلمان نازی فرمان های مشابه بسیاری صادر کرد. از جمله بمباران شهر Dresden در جنوب برلین، که از سوی بسیاری بعنوان جنایت جنگی ارزیابی می شود:
دو ماه و نیم پیش از تسلیم آلمان هیتلری، قوای متفقین از غرب و ارتش سرخ از شرق وارد خاک آلمان شده از دو طرف بسوی برلین پیشروی می کردند. ارتش نازی قدرت حمله را بکلی از دست داده و شکست آلمان مسلّم بود. مردمی که از برابر ارتش سرخ فرار کرده بودند، به سبب بمباران مداوم برلین به شهر Dresden در جنوب پایتخت پناهنده می شدند، چنانکه شهر ۶۰۰هزار نفری دویست هزار پناهنده را در خود جای داده بود.
در چنین شرایطی به فرمان چرچیل در نیمهٔ فوریه در چهار شب متوالی حدود ۱۲۵۰ هواپیمای انگلیسی و آمریکایی بیش از ۳۹۰۰ تن بمب و مواد آتش‌زا بر درسدن باریدند و آنرا با کلیسای بزرگ شهر که هزاران نفر را پناه داده بود با خاک یکسان ساختند. کشتار درسدن چنان وحشتناک و "ناموجه" بود که حتی در خود انگلستان که خود آماج شدیدترین حملات هوایی نازی‌ها شده بود با اعتراض روبرو شد!
آیا با توجه به رویدادهای جنگ جهانی دوم باید چرچیل را "جنایتکار جنگی" دانست؟ برعکس، نقش او در رویدادهای جنگ، مقام تاریخی والایی را نصیب‌اش می کند. تا بدانجا که او را باید بزرگترین شخصیت تاریخی در قرن بیستم دانست!
کافیست لحظه‌ای تصور کنیم که با فرو رفتن جهان در ظلمت تسلط نازی‌ها نقطهٔ پایانی بر تمدن بشری گذاشته می‌شد و دیگر امیدی به رهایی از بربریت فاشیستی وجود نمی‌داشت. چرچیل نخستین سیاستمداری بود که خواستار "مبارزه با آلمان هیتلری به هر قیمتی" شد و توانست با کوشش‌های بسیار، اتحاد روسیه و آمریکا را در آخرین لحظهٔ تاریخی تأمین کند و در داوری تاریخی، بدون کوشش‌های پیگیر او مقابله با دیو فاشیسم امکان موفقیتی نداشت.
تاریخ نشان داد که هرگونه "دلرحمی" در مبارزه با فاشیسم می توانست به کشتارها و ویرانی‌های بازهم بزرگتری دامن زند. چنانکه بمباران درسدن بدین سبب ضروری بود که ایستگاه راه آهن، کارخانجات اسلحه سازی و پادگان شهر ... دست نخورده باقی مانده بود و بخوبی ممکن بود بقایای ارتش نازی در درسدن تشکل نوینی یابند و در نتیجه جنگ برای مدتی طولانی ادامه یابد.
نمونهٔ چرچیل نشان می دهد که سیاست، اوهام مذهبی نیست که هر کس بتواند در آن موضعی دلبخواه بگیرد و **برخورد احساسی و میان‌مایگی در "تحلیل سیاسی"، نتیجه‌ای جز این ندارد که فرد در جهت امیالی مخالف منافع خود و جامعه مورد سؤاستفاده قرار گیرد**.
بنابراین گام نخست برای نزدیک شدن به موضع و نظر سیاسی سالم و انسانی، اینستکه بکوشیم بر پیشداوری‌هایی که در ذهن جای گرفته‌اند، غلبه کنیم. نمونه‌ای برای چنین پیشداوریها:
اغلب بر این باوریم که با کوشش سالم و رفتار قانونی نمی‌توان در فعالیت اقتصادی و مالی موفق شد و ثروت اندوزی تنها از راه‌های ناسالم ممکن است !
چنین تصوری برآمده از اعتقاد مذهبی است و در جوامع با سرشت قرون وسطایی مانع بزرگی برای روی آوردن به کار و کوشش است. از آنجا که در چنین جوامعی قانون‌مداری پابرجا نشده، در آنها می توان مواردی را در تأیید این پیش داوری یافت، اما اصل این است که همه جا اعتماد و امانت‌داری شالودهٔ هر نوع کوشش اقتصادی و مالی است و از مغازه دار کوچک تا بانکدار بزرگ بدون جلب اعتماد به موفقیت دست نمی یابند.
سختکوشی و راستی دو پایه‌ای است که بر آن پیشرفت جامعه ممکن می‌گردد و هر نوع نگرشی که چنین ارزش هایی را خدشه‌دار کند مانع رشد اجتماعی و پیشرفت مدنی است

با توجه به مطالب بالا باید گفت بر زمینهٔ سیاست‌زدگی گسترده در میان ایرانیان پیشداوری‌های سختی دربارهٔ نظام اقتصادی و سیاسی ممکن و مطلوبی که در سایهٔ ایران بتواند به نوسازی دست یابد در اذهان جا گرفته که غلبه بر آنها نخستین گام در جهت تفاهم و همبستگی ملی است.
در نوشتار حاضر کوشش شده به بررسی خردمندانهٔ برخی پیش‌داوری‌ها دامن زده شود:
کانون پیش‌داوری‌های یاد شده اینستکه: سرمایه‌داری نه تنها سیستم مطلوبی نیست، بلکه با استثمار طبقات زحمتکش و غارت منابع کشورهای عقب مانده، بانی همهٔ نابسامانی‌ها و بیدادهای موجود در جهان است.
در این میان دو ویژگی مهم سرمایه داری نادیده گرفته می شود: **دانش‌پروری و دمکراسی**.
در مورد پیشرفت دانش باید دانست که امروزه تحقیقات علمی امری اتفاقی و یا فردی نیست، بلکه مدتهاست مراکز پژوهشی مانند "کارخانهٔ تولید دانش" عمل می کنند و در کشورهای پیشرفته بیش از هفتاد درصد پژوهش‌ها در نهادهای تولیدی صورت می گیرد. بدینصورت که همهٔ واحدهای تولیدی، بدون استثنا از بخش پژوهشی برخوردارند و هر ساله باید بکوشند با تکیه بر این بخش، محصولات بهتری ارائه دهند. در نتیجه امروزه بخش غیراقتصادی تنها بخش کوچکی از فعالیت علمی را برعهده دارد و مراکز تولیدی فقط "وسیلهٔ استثمار زحمتکشان و ثروت اندوزی سرمایه داران" نیستند و بخش بزرگ دانش و تکنولوژی در دامن تولید سرمایه داری زاییده می شود.
سرمایه‌داری چه به آنکه در دامان پروتستانیسم متولد شد و چه به ضرورت رقابت در تولید، سختکوشی را در جوامع سرمایه داری به فضیلتی فردی و اجتماعی بدل ساخته است و این بوِیژه در میان دانش‌وران و مدیران به نسبت رشد تکنولوژی شدیدتر می شود.
همین دو جنبه کافیست تا دریابیم، جوامع پیشرفتهٔ سرمایه‌داری در مسابقه جهانی دانش و تکنولوژی برنده اند و بیرون از جهان سرمایه، زایش نظام اقتصادی دیگری ممکن نیست. جدی‌ترین منتقدان سرمایه داری کمونیست‌ها بودند که به رهبری لنین تنها راه غلبه بر آن را تصرف قدرت سیاسی توسط حزب کمونیست، درهم شکستن "ماشین دولتی" و بازسازی "سوسیالیستی" جامعه اعلام کردند. تاریخ نشان داد که این تجربهٔ تاریخی فاجعهٔ عظیمی بود که نه تنها به قیمت جان میلیون‌ها نفر تمام شد، بلکه پیشرفت جهانی را دچار اختلالات عظیمی ساخت و انرژی سازندهٔ سه نسل از جهانیان را نه تنها در "بلوک شرق"، بلکه در اغلب کشورها فرسود و به هدر داد.
برخلاف تصور کمونیست‌ها "ماشین دولتی" فقط "ابزار سلطهٔ بورژوازی" نیست و نهادهای اجتماعی و اداری کشور را در برمی گیرد و ضامن قانونمداری، امنیت حقوقی و رفاه نسبی جامعه نیز هست . در هر کشوری دستگاه دولتی در طی روندی طولانی و با مشارکت مردم شکل گرفته است و بزرگترین سرمایهٔ ملی بشمار می آید. درهم شکستن آن گامی بزرگ به قهقرا است و چون کشور حتی یک روز هم بدون دولت نمی شود، بازسازی سریع آن تنها از راههای آمرانه و خشونت‌آمیز ممکن است.
برخی با نادیده گرفتن قربانیان تجربیات "انقلابی" قرن بیستم، سفیهانه این باور را می‌پرورانند که اشکال نوینی از انقلاب باعث رستگاری بشر خواهد شد! درحالیکه بنا به تجربیات قرن بیستم و حکم عقل، در برابر بشر تنها یک راه وجود دارد و آن گسترش و تحکیم نظام سرمایه داری است!
نیازی به تکرار نیست که چنانکه مارکس برای نخستین بار نشان داد: **"از سرمایه، از بدو زایش، از سر تا پا خون و کثافت می ریزد."**(۳) با اینهمه با توجه به بهبودپذیری سرمایه داری باید پذیرفت که در مقایسه با دیگر مناسبات اقتصادی شناخته شده، در دنیای واقعی آلترناتیوی برای آن وجود ندارد.
دانش امروزی نشان می دهد که خوشبختانه **بحران اقتصادی و اجتماعی ویژگی ذاتی سرمایه داری نیست، بلکه گسست و ناهماهنگی در راه رشد سرمایه داری به چنین بحران‌هایی دامن می‌زند.** از اینرو تکامل و تحول درونی سرمایه داری و استفاده از امکاناتی که انباشت سرمایه و تکنولوژی پیشرفته در اختیار جوامع مدرن می گذارد، تنها راهی است که می توان در جهت بهبود شرایط کار، گسترش جوامع مدنی و رفاه هرچه بیشتر برای شهروندانی هرچه پرشمارتر پیمود.
انتقاد از سرمایه داری از موضع غیردمکراتیک به استقرار بدترین نوع آن منجر می شود. بدین سبب باید انتقاد جهان سومی بر سرمایه داری را قاطعانه رد کرد، زیرا در نهایت در خدمت تبلیغات سیاسی صورت می گیرد و عملاً به حفظ وضع موجود (مانند چین) و یا بازگشت به سرمایه داری لجام گسیخته و تحکیم مناسبات اجتماعی ماقبل مدنی (مانند ایران) منجر می شود.

کافیست نگاهی به نوشتارهای خیل عظیم "متخصصین ضد سرمایه داری " در دانشگاههای ایران بیاندازیم تا تصوری از سطح "انتقاد از سرمایه داری" بیابیم! اسفناک آنکه در این نوشتارها نسخه هایی نه تنها خیالی، بلکه ماجراجویانه پیچیده می شود. مثلاً بطور وسیع دربارهٔ امکان اتحاد چین، هند و روسیه به هدف غلبه بر "امپریالیسم غرب" تئوری‌بافی می‌شود! (۲)

در این کارزار تبلیغی و تحمیقی، این حقیقت نادیده گرفته می شود که **بزرگترین برتری سرمایه داری همزادی با دمکراسی است**. برای نخستین بار در تاریخ، در سایهٔ سرمایه داری بود که آرزوی دیرین بشری تحقق یافت و دمکراسی و حقوق شهروندی بر کرسی نشست. نظام دمکراسی نیز مانند اقتصاد سرمایه داری با آنکه به خواست و ارادهٔ انسانها پدید آمد باز هم بعنوان پدیده‌ای اجتماعی هنوز از پیچیدگی‌ها، نارسایی‌ها و تضادهای بسیاری رنجور است که بزرگترین اندیشمندان نیز راه حلی برای آنها نیافته اند. نمونه: بدون حزب سیاسی"، دمکراسی مفهومی ندارد. اما نقش احزاب در تحکیم سیستم های دمکراتیک (چه دو حزبی و چه چند حزبی) تا بحال نقشی منفی بوده است!

با اینهمه دمکراسی والاترین دست آورد بشری است و برای نخستین بار در تاریخ، دستکم دو میلیارد از جهانیان در سایهٔ آن به زندگی در خور آدمی دست یافته‌اند و در چنان آزادی، امنیت و رفاهی زندگی می کنند که برای خیال پردازان دو سه قرن گذشته نیز قابل تصور نبود.

انتقاد از نارسایی‌ها از ویژگی های جوامع باز است و نشانهٔ سلامت و سرشت دمکراتیک آنها. روشنفکران و رسانه های کشورهای دمکراتیک وظیفه دارند بعنوان وجدان بیدار جامعه بر نارسایی و فساد انگشت بگذارند. بنابراین اگر رسانه‌های گروهی در این کشورها مملو از انتقاد از نارسایی ها است، نباید تصور کرد که این جوامع با بحران‌های ژرفی روبرو هستند. برعکس، انتقاد از نارسایی موتور بهبود و پیشرفت است و نبود چنین پدیده ای در کشورهای غیردمکراتیک (مانند چین) نه تنها دلیل نبود بحران در این کشورها نیست، بلکه برعکس شاخص نارسایی‌ها و فساد بزرگی است که توده های میلیونی، قربانیان خاموش آن هستند.

جای شگفتی است که **انتقاد از سرمایه داری در کشورهای عقب مانده با شدت بیشتری صورت می گیرد و این نشانهٔ استفاده تبلیغاتی از ناآگاهی همگانی است**، درحالیکه در کشورهای پیشرفته گاهی حتی "تدابیر ناعادلانه" برای جلوگیری از بحران نیز مورد تأیید جامعه است! نمونه:

در سرمایه داری‌های پیشرفته به تجربه دریافته‌اند که با درگذشت صاحب واحدهای اقتصادی کوچک و متوسط، فرزندان او چه به کمبود تجربه و چه به نداشتن اعتبار برای سرمایه‌گذاری نوین، در بسیاری موارد واحد اقتصادی را تعطیل می‌کنند و باعث بیکاری گروهی کارگر و کارمند آزموده می شوند. از اینرو در اغلب کشورهای "سرمایه داری" در چنین مواردی به شرطی که واحد اقتصادی تا ده سال به کار ادامه دهد از دریافت مالیات بر ارث چشم پوشی می‌شود. مثلاً دولت آلمان بدین هدف هر ساله از دریافت بیش از ده میلیارد یورو مالیات بر ارث (از سرمایه داران!) صرفنظر می‌کند!

سرمایه داری و همزادش دمکراسی برای نخستین بار در تاریخ این امکان را فراهم ساخته‌اند که بدون فرسایش‌های بزرگ اجتماعی، جامعه با دورنمایی واقعی بسوی آینده‌ای بهتر راه بگشاید. نگاهی به کشورهای دمکراتیک نشان می‌دهد که آنها، صرفنظر از پیشرفت اقتصادی، چگونه با تکیه بر نتایج پژوهش‌های علمی در زمینه های اجتماعی نیز در همین سه چهار دههٔ گذشته به تحولاتی غیرقابل پیش بینی دست یافته‌اند. از جمله:

ـ اگر هنوز در دههٔ ۷۰م. دودکش کارخانه ها نشانهٔ رشد صنعتی بود با هشدار دانشمندان در مدت کوتاهی حفظ محیط زیست به یکی از اهداف مهم اجتماعی بدل شد.

ـ اگر در دههٔ ۷۰م. هنوز در اغلب کشورها روابط همجنسگرایان مجازات داشت پس از آنکه دانش نوین همجنسگرایی را بعنوان پدیده‌ای طبیعی شناخت، اینک در بسیاری کشورهای ازدواج میان آنان صورت قانونی یافته است.

ـ پس از آنکه مجازات بدنی غیرقانونی اعلام شد، مدتها طول کشید تا تنبیه بدنی کودکان در خانه و مدرسه و همچنین کتک زدن زن توسط همسر غیرمجاز شود. چنانکه این دو مورد در آلمان تازه در ۱۹۸۰م. ممنوع شد و در سوئیس در صورتی که اثری بجا نگذارد هنوز هم مجاز است!

مهم آنستکه دینامیسم درونی این جوامع درک شود که پس از تشخیص نارسایی و فساد می‌کوشد به کمک خرد جمعی بر آن غلبه کند، درحالیکه در جوامع دیگر چنین نارسایی‌هایی خدا خواسته تلقی می شود؛ نه به دانش‌های نوین دسترسی دارند و نه می توانند بمنظور غلبه بر آنها به خرد و ارادهٔ جمعی دست یابند.

انتقاد مهمی که بر سرمایه‌داری وارد می شود استثمار شدید در کشورهای پیرامونی و یا رو به توسعه است. در این باره نادیده گرفته می‌شود که کشورهای رو به رشد تنها زمانی می توانند برای سرمایه گذاری خارجی جالب باشند که شرایط مناسبی برای سودهای سرشار فراهم کنند و این شرایط در مرحلهٔ نخست عملاً به قیمت پایین بودن دستمزدها و مواد اولیهٔ ارزان بوجود می آید. در این مرحله با استثمار شدید نیروی کار روبرو هستیم، درحالیکه در مرحلهٔ بعدی با تحکیم و رشد اقتصادی، دستمزدها نیز افزایش یافته و رفاه رو به پیشرفت می گذارد. به عبارت دیگر **استثمار شدید در مرحلهٔ اول، قیمتی است که جامعه برای پیشرفت صنعتی می پردازد.**

نمونه آنکه ترکیه در دو سه دههٔ گذشته با رشد صنایع نساجی به بزرگترین صادر کنندهٔ محصولات ارزان نساجی به اروپا بدل شده بود؛ نقشی که اینک بنگلادش و چین بعهده گرفته‌اند. اما صنایع نساجی هنوز هم بزرگترین بخش صنعت ترکیه را تشکیل می دهد؛ با این تفاوت که به تولید محصولاتی با کیفیت برتر روی آورده‌اند.

بنابراین اگر از تجربیات خونبار قرن بیستم یک درس بتوان گرفت آن اینستکه تنها راه موفقیت راه مبارزهٔ مسالمت آمیز است و پیشرفت بشر و تحقق آرمانهای عدالت خواهانه، نه از راه در هم شکستن سرمایه داری، بلکه تنها به تقویت نهادهای دمکراتیک، مشارکت آگاهانه و مسالمت آمیز هرچه گسترده‌تر شهروندان ممکن خواهد بود. وانگهی استفاده از روش‌های مسالمت آمیز و ردّ هرگونه خشونت شق دیگری بجا نمی گذارد، جز همکاری و پشتیبانی از جریانات مترقی جهانی که خاستگاه آنها نیز کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه داری است.

کوتاه سخن، **معجون فکری عجیبی که از "اسلام سیاسی"، "چپ نگری جهان سومی" و "فلسفه بافی فردیدی" در ذهن ایرانی رسوخ یافته،** زمینهٔ مناسبی برای ماجراجویی‌های سیاسی و برخوردهای خسران‌آور فراهم آورده، که بزرگترین بازندهٔ آن ملت ایران خواهد بود. نه تنها چنین خط‌مشی در جهان امروز کوچکترین امکان موفقیتی ندارد، بلکه از این نظر نیز که مخالف صلح جویی و همکاری مردم جهان است برای ملتی که روزگاری از مهدهای فرهنگ جهانی بشمار می‌رفت ناشایست است.

آرمان‌خواهی و عدالت‌طلبی اگر عاقلانه و واقع‌گرایانه نباشد زمینه را برای تحمیق افکار آماده می کند و سوگمندانه ایرانیان را باید بزرگترین قربانیان این اشتباه در عصر حاضر به شمار آورد.

در برابر ایران تنها یک راه به سوی رستگاری گشوده است و آن تشنج زدایی، نزدیکی و همکاری با همهٔ کشورهای جهان است. چشم‌ها را باید شست و اذهان را از پیشداوری‌های واهی زدود، تا بتوان به روشنی دید، در دوستی و همکاری با پیشرفته ترین کشورهای جهان بیشترین سود مادی و معنوی نصیب ما خواهد شد و اگر بتوانیم روابط سالم و خردمندانه‌ای با "دنیای آزاد" برقرار سازیم دیری نخواهید پایید که برای ایران نیز آیندهٔ نیکی چهره بگشاید.

ایالات متحده آمریکا به عنوان زادگاه دمکراسی، بزرگترین واحد اقتصاد جهانی و پیشگام پیشرفت دانش و تکنولوژی، مهمترین کشوری است که می تواند به ترقی کشور ما کمک کند. هرگاه که ایرانیان سرنوشت خود را بدست گیرند خرد حکم می کند که در راه تحکیم دوستی و همکاری با این کشور بکوشیم.

ایالات متحده تا به امروز کمابیش مانند دیگر قدرت های جهانی مرتکب اشتباهات بزرگی شده است، با اینهمه به حکم منطق، از نظر منافع ملی ایران دوستی با آن از دشمنی بهتر است. البته نزدیکی به ایالات متحده بدون غلبه بر پیشداوری‌هایی که در اذهان جا گرفته ممکن نیست. قدر مسلم اینستکه آمریکا در سه دههٔ گذشته به بیش از یک میلیون ایرانی پناه داده است که به سرمایه انسانی عظیمی بدل شده‌اند و تنها راه استفاده از این سرمایه نزدیکی و تفاهم با این کشور است.

از جمله پیشداوری های دیگر آنکه، این کشور در طول دهه های متمادی بدین متهم می‌شد که آمریکای لاتین را "حیاط خلوت" خود حساب می کند و با پشتیبانی از دیکتاتورهای دست نشانده به غارت منطقه مشغول است. در یکی دو دههٔ گذشته کشورهای آمریکای لاتین یکی پس از دیگری با همکاری ایالات متحده در راه دمکراسی و شکوفایی اقتصادی گامهای بلندی برداشته اند، اما پیشداوری پیشین ما از این بابت نیز همچنان به قوت خود باقی است!

دقیقاً یک سده پیش تروتسکی در انتظار "انقلاب جهانی کمونیستی" شعار داد: "یا سوسیالیسم یا بربریت!" سدهٔ گذشته نشان داد که کمونیسم مورد نظر او، خود نوعی بربریت بود و اگر امروز بشر هنوز می تواند آیندهٔ خود را انتخاب کند، این را مدیون سرمایه داری است که دمکراسی را پاسداری کرده و برای نخستین بار در تاریخ، بخش بزرگی از بشریت در سایهٔ آن از امنیت، رفاه و آزادی واقعی برخوردار شده است.

(۱) آلوین تافلر، شوک آینده، حشمت الله کامرانی (مترجم)، شهین دخت خوارزمی (مقدمه)، ناشر: علم- ۱۳۸۳ش، ص۴۱۴

(۲) ن.ک.: محمد سمیعی، آیا هند دگرباره به دامان امپریالیسم بازگشته است؟، فصلنامه مطالعات جهان، دانشگاه تهران، دوره ۱، شماره ۲، صفحه ۴۹-

(۳) Das Kapital, Band 1., 7. Abschnitt: Die sogenannte ursprüngliche Akkumulation. 24. 6. MEW 23, S. 788